

www.csr.ir

سخنرانی حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی

در جمع رؤسای نمایندگیهای ج.ا.ا. در خارج از کشور

خودمداری سیاستمداران آمریکا

و شیوه‌های حفاظت از منافع ملی ما

مقطع فعلی در تاریخ کشورمان، فصلی بسیار حساس است. البته نمی‌توان مدعی بود که این مقطع، پیچیده‌ترین مقطع در چالشهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. از دید امنیت ملی، کشور ما شاهد مقاطع بسیار سخت‌تری بوده نیز است. اگر به سالهای اولیه بعد از انقلاب برگردیم، سال ۱۳۶۰، وضع کشور فوق‌العاده بحرانی و نسبت به امروز با پیچیدگیهای فزون‌تری روبرو بود. کشور از لحاظ داخلی و از لحاظ خارجی، مواجه با بحران و جنگ بود؛ دهها شهر بزرگ و هزاران روستای ما اشغال بود و همه قدرتهای بزرگ شرق و غرب، پشت سر رژیم متجاوز عراق قرار گرفته بودند. گروهکها نیز در داخل کشور، هر روز بحرانی را پدید می‌آوردند و از همه سخت‌تر و پیچیده‌تر، وضع داخلی حاکمیت کشور بود: قوه اجرائیه، وضع عجیب و بی‌سابقه‌ای داشت و رئیس‌جمهور کشور در آن زمان فردی وابسته، مستبد و مجری نظرات گروهکهای ملحد و منافق وابسته بود و در برابر مجلس شورای اسلامی و سایر نهادهای قانونی قرار گرفته بود. از سوی دیگر احزاب، در مقابل یکدیگر ایستاده بودند؛ و وضع ادارات و وزارتخانه‌ها آشفته و متزلزل بود. شکاف عمیقی در جامعه پدیدار گردیده و حتی در بسیاری از

خانواده‌ها، اعضای خانواده رودرروی یکدیگر قرار گرفته بودند. به واقع شرایط امروز ما چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ خارجی با شرایط سال ۱۳۶۰ به هیچ عنوان قابل مقایسه نیست. آن روز با شرایط بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تری مواجه بودیم اما در عین حال، بحرانها را مدیریت نموده، به خوبی از مسیر خطرناک و پریچ‌وخم آن مقطع، عبور کردیم و توانستیم کشتی را به ساحل نجات برسانیم.

گفتم که در مقطع کنونی، فصلی بسیار حساس را می‌گذرانیم. در واقع شرایط امروز کشور، شرایطی عادی نیست و ما در موقعیتی نسبتاً پیچیده قرار گرفته‌ایم. چالشهای فراوانی پیش رو داریم و وزارت امور خارجه در زمره‌ی آن نهادهایی است که امروزه در سنگر مقدم این چالشها قرار دارد و بی‌تردید بار مسئولیت این وزارتخانه - و به ویژه سفرای ج.ا.ا. - سخت‌تر و سنگین‌تر از گذشته است.

چالش اصلی در سیاست خارجی

در فرصت حاضر می‌خواهم یکی از چالشهای بزرگی را که امروز از دید امنیت ملی، پیش روی ما قرار دارد مورد بحث قرار دهم و آن، چالشی است که به واسطه‌ی سیاستهای توسعه طلبانه و تجاوزکارانه آمریکا در جهان و به ویژه در منطقه خاورمیانه، پدید آمده است. برای اینکه ماهیت این چالش روشن‌تر شود، ابتدا اشاره‌ای به ماهیت فعلی رژیم حاکم بر آمریکا و افرادی که نقش مؤثر در حکومت فعلی آن دارند، می‌کنم، پس آنگاه مقایسه‌ای با شرایط دولت قبلی - یعنی دولت کلینتون - خواهم داشت تا ببینیم آمریکا از تهدیدات علیه ایران چه اهدافی را دنبال می‌کند و در نهایت راه چاره چه می‌باشد؟

جورج دبلیو بوش وقتی می‌خواست ریاست دستگاه اجرایی را برعهده گیرد گرایشها و دیدگاههایی بسیار کلی داشت. او برخلاف بوش پدر که خود اهل قضاوت و تشخیص در مسائل بین‌المللی است، به شدت تحت تأثیر اطرافیان خود می‌باشد. در عین حال در طی سالها حضور و کار در حزب جمهوریخواه، وی به فراکسیونهای افراطی سیاسی و مذهبی حزب گرایش پیدا کرده بود. جرج دبلیو بوش در دوره مبارزات انتخاباتی، دیدگاههای روشنی در سیاست خارجی از خود نشان نداد. او حتی در اکتبر ۲۰۰۰ در دانشگاه «لیک فارست» در ایالت کارولینای شمالی گفت: «اگر ما خود را خودمحمور به دنیا نشان دهیم، دنیا از ما روی

برمی گرداند. اما اگر متواضع ولی در عین حال قوی باشیم، دنیا ما را در آغوش می گیرد.^۲

نومحافظه کاران و دولت بوش

حادثه ی ۱۱ سپتامبر باعث شد که دیدگاههای افراطی در تیم بوش، در مناظره ها، در بحثهای سیاست خارجی و در تصمیم گیریها پیروز شوند. اعضای اصلی تیم بوش مانند پاول، رایس و رامسفلد به عنوان واقع گرایان سنتی حزب جمهوریخواه تلقی می شدند. حتی دیک چنی، معاون رئیس جمهور به عنوان یک محافظه کار سنتی در حزب جمهوریخواه عمل می کرد. عنوان محافظه کاران نو Neo-Conservatives یا Neo-Con مربوط به دوره کمونیسیم و شوروی و متعلق به این گروه بود. این گروه به شدت در چارچوب ایدئولوژی مبارزه با کمونیسیم عمل می کرد و با سقوط شوروی، قدرت فکری سنتی و حضور ثوریک آن در راهروهای قدرت آمریکا تضعیف شد. حتی دیک چنی در اوایل ۲۰۰۱ در رابطه با این گروه گفته بود: «محافظه کاران نو بالاخره باید مجلاتی چاپ کنند و حرفهای خود را بزنند ما باید حکومت کنیم و کشور را اداره کنیم.»^۳ به عبارت دیگر نفوذ تفکر محافظه کاری افراطی تا ۱۱ سپتامبر در دولت بوش جدی نبود و بسیاری از تمایلات یک جانبه گرایانه امروز، تا پیش از آن، جایگاهی نداشت. در حال حاضر اعضای اصلی این گروه عبارتند از: ویلیام کریستول، دیک چنی، کاندولیزا رایس، جان بولتون، کارل رو، دونالد رامسفلد، پال ولفوتیز، داگلاس فیث، لوئیس لیبی و الیوت آبرامز.^۴

عموم این افراد زمانی که خارج از دولت بوده اند در مؤسسات معروف دست راستی عضو بوده و در جلسات آن به طور مستمر شرکت می کرده اند؛ از قبیل بنیاد هریتیج،^۵ مؤسسه سیاست ملی،^۶ مؤسسه آمریکایی اینتر پرایز،^۷ مؤسسه نقشه برای آمریکای قرن جدید،^۸ مرکز سیاست امنیتی،^۹ مؤسسه هادسان^{۱۰} و مؤسسه کاتو.^{۱۱}

2. **Time Magazine**, January 20, 2003. p.19.

3. Victor Davis Hansou, "Goodbye to Europe". **Commentary**. october 2003, p.23.

4. William Kristal, Dick Cheney, Condoleezza Rice, John Bolton, Karl Rove, Donald Rumsfeld, Paul Wolfowitz, Douglas Feith, Lewis Libby, Elliot Abrams.

5. Heritage Foundartion

6. National Institute for Public Policy

7. American Enterprise Institute

8. Project for New American Century

9. Center for Security Policy

10. Hudson Institute

11. Cato Institute

بجز مؤسسه چهارم - که معروف است به زیر مجموعه‌ای از سازمان سیا تعلق دارد - بقیه آنها، مؤسسات خصوصی دست راستی افراطی هستند. مؤسسات اول و سوم قوی‌ترین و با سابقه‌ترین مؤسسات هستند که در عین حال از اول پیروزی انقلاب اسلامی، مواضع به شدت ضد ایرانی اتخاذ کرده‌اند. اعضای این دو مؤسسه از افراد ناسیونالیست افراطی آمریکا بوده و گروگانگیری سفارت آمریکا در تهران را مرتب در پیوند با «تلافی آمریکا» در مقطع مناسب، مطرح می‌کنند.

از افراد داخل کاخ سفید که ریشه فکری خود را از این مؤسسات می‌گیرند و نقش تعیین‌کننده در عملکرد بوش دارند، کارل رو^{۱۲} (به عنوان مغز متفکر سیاست داخلی آمریکا برای بوش) و لوئیس لیبی^{۱۳} رئیس دفتر دیک چنی و شخصی که در تمامی جلسات کاخ سفید حضور دارد، یاد می‌شود. پال ولفوتز که از سال ۱۹۷۸ در وزارت دفاع آمریکا، سابقه کار دارد از قدیمی‌ترین نظریه‌پردازان استراتژی ملی و نظامی آمریکا در میان محافظه‌کاران افراطی (با سوابق طولانی در بنیاد هریتیج) می‌باشد.

لازم به ذکر است که از میان تمامی گروه‌های مختلف در هیئت حاکمه آمریکا، قوی‌ترین طرفداران اسرائیل در میان همین محافظه‌کاران افراطی یافت می‌شود. تشکیلات کنگره یهود در آمریکا از دو جناح کلان محافظه‌کار و لیبرال تشکیل شده است. در دوره بوش پسر، جناح محافظه‌کار یهودیان به این دولت نزدیک‌تر شده‌اند و به همین دلیل شارون نیز از طریق محافظه‌کاران یهودی، راه نفوذ در دولت بوش را پیدا کرده است.

ارتدوکسهای یهودی با محافظه‌کاران افراطی که به کلیسای انجیلی^{۱۴} تعلق دارند مرتبط هستند. این اتصال در حدی است که اعضای کلیسای فوق، خود را «مسیحیان صهیونیست^{۱۵}» خطاب می‌کنند. این اتصال از این جنبه، حائز اهمیت است که در دوره بوش پسر، حمایت از اسرائیل نه تنها جنبه‌های سیاسی، بلکه ایدئولوژیک و «مذهبی» به خود گرفته است. اعضای این کلیسا معتقدند که حضرت مسیح مجدداً از اسرائیل ظهور خواهد کرد و به همین دلیل حمایت از تمامیت ارضی و هویت اسرائیل از جانب آمریکا، ضروری است.^{۱۶}

12. Karl Rov

13. Lewis Libby

14. Evangelical

15. Zionist Christians

16. Joshua Murarchik, "Bush Manifesto," *Commentary*, December 2002, p. 24.

طرز تفکر نومحافظه کاران

این جریان فکری اعتقادی به تفاوت‌های فرهنگی ندارد و معتقد است راه آمریکایی، راهی نجات بخش است و همه باید خود را با این راه، مرام و چارچوب وفق دهند. حتی این موضوع در سیاست آمریکا نسبت به اروپا و سازمان ملل نیز انعکاس دارد. این جریان معتقد است اروپا منطقه‌ای کهنه است و سازمان ملل نیز مجموعه‌ای از کشورهای فقیر و ضد آمریکایی است که فقط مانع طرح‌های آمریکایی هستند.^{۱۷}

این جریان نگاه بسیار منفی نسبت به اسلام و مسلمانان دارد و آنها را عقب مانده و ضد آمریکایی قلمداد می‌کند. جری فالول^{۱۸} کشیش معروف این جریان فکری (که میلیون‌ها نفر طرفدار دارد و از طریق شبکه ماهواره‌ای روزانه، برنامه دارد) در یک مصاحبه با شبکه‌ی CBS آمریکا، علناً پیامبر اسلام (ص) را مورد اهانت قرار داد. البته او بعداً به دلیل اعتراض شدید مجامع مسلمان آمریکایی گفت: «اگر من عده‌ای را ناراحت کرده‌ام عذرخواهی می‌کنم»^{۱۹}.

با این چارچوب بینشی، بدیهی است که این جریان فکری، نگاهی در ژرفا منفی، نسبت به اسلام و مسلمانان داشته باشد. این جریان معتقد است که اسرائیل، تنها دموکراسی خاورمیانه بوده و تنها کشور قابل اعتماد برای آمریکاست. منافع آمریکا و اسرائیل تطابق کامل با هم دارند و آمریکا در تمامی زمینه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی باید در اسرائیل سرمایه‌گذاری کرده و به حساسیت‌های اعراب نسبت به اسرائیل کاملاً بی‌توجه باشد^{۲۰}. گفته می‌شود هیچ رئیس کشوری در جهان به اندازه شارون به بوش، دسترسی مستقیم ندارد و این حاکی از جایگاهی است که راست مذهبی افراطی در دولت بوش دارد و همچنین نتیجه‌ی تبلیغاتی است که جریان مذکور در مورد اسرائیل در تشکیلات اداری - سیاسی آمریکا، نفوذ می‌دهد. این جریان معتقد است آمریکا باید سیاست خارجی فعالی داشته باشد و از قدرت عظیم نظامی خود در دستیابی به اهداف سیاسی، بهره‌برداری کند. آمریکا باید با مواضع مبهم کشورها برخورد کند و با تمامی جریانها که به نحوی با منافع آمریکا و اسرائیل و خاورمیانه مشکل دارند برخورد نماید.

در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، جریان راست افراطی (چه بعد مذهبی و چه بعد سیاسی آن)، در پیشبرد افکار خود در قالب مبارزه با تروریسم، نقشی تعیین کننده بر عهده گرفت. به همین

۱۷. همان.

18. Jerry Fallwell

19. **International Herald Tribune**, february 23, 2003.

20. Niall Ferguson, "American Power" **Foreign Policy**, Jannary - February. 2003, p.21.

دلیل، تغییر در مناطقی که مخالفت با آمریکا در آنها وجود دارد، در دستور کار جدی این گروه واقع شد. شواهد نشان می‌دهد که اگر بوش مجدداً در نوامبر ۲۰۰۴ انتخاب شود، فضای کنونی، تداوم پیدا خواهد نمود. یکی از مؤسسات بسیار بانفوذ در مسائل خاورمیانه در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، «مؤسسه یهودی برای مسائل امنیت ملی»^{۲۱} یا (JINSA) می‌باشد که نقش تعیین کننده‌ای در تثبیت جایگاه اسرائیل نزد جریان راست افراطی مسیحی در آمریکا دارد.^{۲۲} یکی از اعضای این مؤسسه در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۲ در محل این مؤسسه تحت عنوان: «زمان تمرکز بر روی ایران: مادر تمامی تروریسم»^{۲۳} سخنرانی کرد. سخنان او به قدری افراطی و با اخبار جعلی در مورد وضع ایران همراه بود که بسیاری از دانشگاهیان آمریکایی به این سخنرانی اعتراض کردند. مثلاً گفته بود که گارد ریاست جمهوری صدام را سپاه پاسداران ایران طراحی کرده و در ماههای قبل از جنگ، استراتژی مقابله با آمریکا را به آنها داده است!

اهداف منطقه‌ای آمریکا

شاید تصور شود دلیل تصمیمات حاد جناح راست افراطی در قبال کشورهای منطقه خاورمیانه، حادثه ۱۱ سپتامبر است. در حالی که اگر استراتژی این جناح و سخنان صریح آنان قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر مورد توجه قرار گیرد، روشن می‌شود که نظریه‌ی مطلق گرایانه و سیاست نظامی گرایانه آنها به قبل از این حادثه مربوط است. شاید بتوان گفت کلیدی‌ترین سخنرانی در رابطه با منطقه خاورمیانه را (که معرف طرز تفکر دولت بوش نسبت به این منطقه است) ریچارد پرل، نظریه پرداز جناح راست افراطی و یهودیان آمریکا، درست دو ماه بعد از ۱۱ سپتامبر عرضه کرده است. او می‌گوید: «قرن بیست و یک، قرن آمریکایی است. سعادت جهانیان نزد ماست. کشورها یا با ما همراهند و یا باید حذف شوند... اولین هدف ما عراق و سپس ایران، سودان، لیبی و کره شمالی است... تمامی مراکز مخالفت با آمریکا در جهان باید از طریق نظامی منهدم شوند. دوره‌ی راه‌های سیاسی، مسالمت آمیز و گفتگو به سر آمده است... دولت کلینتون در حل مسائل از طریق گفتگو و فشار سیاسی و اعمال تحریمهای اقتصادی، شکست خورد. نمونه بارز این شکست ایران است که کوچک‌ترین مسامحه‌ای در مقابل لحن خوش‌اشینگتن در دوره کلینتون از خود نشان نداد و تنها راه مقابله، تغییر ساختار حکومتی آن

21. Jewish Institute for National Security Affairs

22. Michael Ledeen

23. Time to Focus on Iran: The Mother of All Terrorism

است.»^{۲۴}

گروه محافظه کار معتقد بودند که حمله آمریکا به عراق و تغییر حکومت صدام، قدرت نظامیان آمریکایی را افزایش می دهد، این کشور را برای انجام تغییرات در خاورمیانه سلطه می بخشد، توان مذاکره ی آمریکا با اروپا، روسیه، چین و ژاپن را به شدت افزایش می دهد و بودجه دولت آمریکا را در مسیر ابداعات تکنولوژیک و احیای اقتصادی از طریق نوآوریهای تکنولوژیک هدایت می کند. بنابراین، می توان نتیجه گرفت که موضوع تروریسم، مبارزه با شبکه القاعده، برخورد با بنیاد گرایی اسلامی و «یکسره کردن» کار مخالفان آمریکا در منطقه خاورمیانه از اهمیت تبلیغاتی فراوانی برخوردار بوده، پوشش سیاسی لازم را فراهم ساخته و هدفمندی لازم برای اغراض نظامی و اقتصادی آمریکا، تدارک می نماید. زنده نگه داشتن این مؤلفه ها برای آنکه جمهوریخواهان بتوانند در سیاست و افکار عمومی داخل آمریکا دست بالا را داشته و مردم این کشور را اقناع کنند که امنیت آنها در گروه مبارزه با این دشمنان است، از اهداف تبلیغاتی - سیاسی دولت بوش به شمار می رود. اطرافیان اصلی بوش که عموماً سابقه فعالیت در شرکتهای نفتی، تسلیحاتی و مالی داشته اند، معتقدند آمریکا برای بسط افکار و ارزشهای خود باید از قدرت عظیم خصوصاً نظامی خود، به نحو گسترده بهره برداری کند. آنها معتقدند آمریکا تنها کشور «با اصول» دنیاست که می تواند اصول حقوق بشر را منتقل و نهادینه کند. در این رابطه ریچارد پرل، نکات زیر را مطرح می کند:

«آنهايي که فکر می کنند عراق در صدر لیست برخورد با تروریسم قرار دارد، باید در رابطه با سوریه یا ایران یا سودان یا یمن و سومالی، کره شمالی یا لبنان و یا دولت خودگردان فلسطین نیز فکر کنند. اینها دولتها و نهادهایی هستند که اجازه ی اعمال تروریستی می دهند و حامیان تروریستها هستند... وقتی من نام این کشورها را می آورم افراد می گویند: خوب ما آمریکاییها باید با تعداد قابل توجهی از کشورها جنگ کنیم. من جوابی که می توانم بدهم این است که اگر ما یک یا دو نمونه حکومت تروریست را از میان برداریم. بقیه حساب کار خود را خواهند کرد و ما به طور غیرمستقیم، دیگران را اقناع کرده ایم که دست از کار خود بکشند. ما وقتی یک مورد را حل کردیم به کشور دیگر می گوئیم: شما بعدی هستید. اگر دست برندارید همان گونه که با قبلی رفتار کردیم با شما نیز رفتار خواهیم کرد.»^{۲۵}

سابقه یکجانبه‌گرایی آمریکا

نباید نسبت به اینگونه نظرات در دولتمردان فعلی آمریکا دچار شگفتی شویم. مبانی فکری موجود در سیاست خارجی آمریکا، ریشه‌های تاریخی نیز دارد. ودر و ویلسون، رئیس جمهور آمریکا در اوایل قرن بیستم نیز قائل به جایگاه ویژه معنوی آمریکا در جهان بود. ویلسون معتقد بود که آمریکا به دلیل موفقیت در سیستم سازی از یک طرف و افزایش توان اقتصادی - نظامی از طرف دیگر، باید مدیریت بسط دموکراسی، خودمختاری و کشورسازی را در جهان برعهده بگیرد. ویلسون، مدیریت جهان را وظیفه‌ی آمریکا می‌دانست. دولت بوش نیز جملات و دیدگاههایی شبیه دولت ویلسون دارد و قائل است به اینکه بسط نظامی آمریکایی، «وظیفه معنوی» رجال و دولتمردان آمریکایی است.^{۲۶}

بوش همانند ویلسون، ساده‌انگارانه، گویی احساس «رسالت» می‌کند و به همین دلیل -همچنان که در اوایل قرن بیستم اروپاییها نسبت به ویلسون واکنش نشان دادند - امروز هم معتقدند که سخنان جورج دبلیو بوش بیش از آنکه زیربناهای فکری و روشنفکری داشته باشد، ریشه‌های مذهبی و میسیونری دارد. آموزه (دکترین) بوش تصریح می‌کند که دولت آمریکا باید از هرگونه ابزار نظامی و حملات غافلگیرانه، استفاده کند تا آنکه تروریسم را نابود کرده، کشورهای صاحب سلاح کشتار جمعی را تعدیل و حامیان تروریسم را برای همیشه شکست دهد.^{۲۷}

علاوه بر این، دولت بوش اعتقاد دارد که رویداد یازدهم سپتامبر در عدم تحقق آرمانهای آمریکایی در دنیای عرب، ریشه دارد و حذف صدام و ظهور دموکراسی در عراق، زنجیروار، وقوع تحولات جدی در دنیای عرب (و به نفع آمریکا و اسرائیل) را باعث خواهد شد. به همین دلیل، طرحهای بوش که راه حل نظامی را برای نتایج سیاسی پیشنهاد می‌کند، «ویلسونیسیم در چکمه»^{۲۸} خوانده می‌شود.

مفهوم محوری شکل دهنده‌ی سیاست آمریکا

سیاستمداران آمریکایی در معرض سه سؤال اصلی قرار گرفته‌اند:

(۱) چگونه قدرت فعلی خود را حفظ کنیم؟

26. Niall Ferguson, *op.cit.*, p. 21.

27. *Ibid.*, p. 21.

28. Wilsonism in Boots

(۲) چگونه از قدرت عظیم و بی رقیب خود استفاده کنیم؟

(۳) چگونه قدرت و ثروت خود را افزایش دهیم؟

حفظ، استفاده و بسط قدرت آمریکا در سطح جهان، نیازمند ساختار سیاسی ویژه‌ای است تا مجموعه‌ی قدرتهای بزرگ و میانی را حول یک محور، جمع کند. از طریق این ساختار سیاسی است که قوای اقتصادی و نظامی آمریکا به حرکت درآمده و ماشین عظیم کار، تولید، اشتغال، فناوری و ابداع و در نهایت هژمونی تکنولوژیک و سیاسی آمریکا را به حرکت در خواهد آورد.

مبارزه با کمونیسم، توانست این وحدت نظری و عملی را در روابط بین الملل در طول نیم قرن، فراهم آورد. به مدت یک دهه و در تمام طول ریاست جمهوری کلینتون، دیدگاههای مختلف در قبال نقش دقیق جهانی آمریکا نتوانست میان جریانهای سیاسی، فکری و صنایع بزرگ این کشور، اجماع نظر ایجاد کند. اما یازدهم سپتامبر، فرصتی فراهم ساخت تا موضوع مبارزه با تروریسم، به مثابه مفهوم سازمان دهنده‌ی سیاست خارجی آمریکا، جایگاه کانونی بیابد. در واقع «اسلام رادیکال» جایگزین کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی گردید. آمریکا نیازمند این است که از قدرت خود برای به دست آوردن نتایج و ستانده‌های سیاسی بهره بگیرد. اگر آمریکا از قدرت خود استفاده نکند، نه تنها قدرتی حاشیه‌ای خواهد شد بلکه خروج از صحنه بین المللی، به هرج و مرج در نظم جهانی موجود، خواهد انجامید.^{۲۹}

بنابراین، نظریه پردازان دولت بوش معتقدند آمریکا با ورود نظامی در صحنه جهانی، زمینه‌ی ایجاد نظم و صلح، بسط دموکراسی و گسترش بازارهای مصرفی و تجارت آزاد را فراهم خواهد آورد. محافظه کاران معتقدند آمریکا تنها کشوری است که می تواند با مدیریت جهانی، کارآمدی در اقتصاد و نظم در سیاست، ایجاد کند. در پردازش این بحث گفته می شود که سقوط امپراتوریاها به هرج و مرج می انجامد و سقوط دولت عثمانی و اتحاد جماهیر شوروی دو نمونه‌ی اخیر در تاریخ روابط بین الملل می باشند. در نظم جهانی کنونی، دولت‌ها و مراکز قدرت باید به آمریکا کمک کنند تا با قدرت عظیم خود در حفظ صلح و نظم جهانی بکوشد. بر همین اساس، سیاست خارجی دولت جورج دبلیو بوش مبتنی بر منافع کلان شرکتهای نفتی و صنایع عظیم تسلیحاتی است. هر چند آموزه‌ی دولت بوش از ویلسونیسیم اوایل قرن بیستم نقش پذیرفته، با این حال در تحلیل نهایی، این منافع اقتصادی آمریکا و نظام

سرمایه داری این کشور است که شکل دهنده‌ی فضای حرکت آن می‌باشد.

پرسش بنیادین در زمینه‌ی سیاست خارجی آمریکا

اینک، پس از بیان مختصری از فضای حاکم بر دولت‌مردان فعلی آمریکا، به مهم‌ترین پرسشی که در زمینه چالش با آمریکا وجود دارد می‌پردازیم و آن این است که آیا اهداف و استراتژی آمریکا نسبت به ج.ا.ا. در سالهای اخیر به گونه‌ای اساسی تغییر یافته و یا آنچه امروز شاهد آن هستیم در واقع به نوعی ادامه استراتژی دوره‌ی کلینتون و دوره‌های قبل از آن است. برای توضیح مسئله، ضروری است برخی موضوعگیریهایی دوران کلینتون را بازخوانی کنیم: به یاد داریم که در آغاز دوران کلینتون بحث مهار دو گانه مطرح شد، در اوائل سال ۱۹۹۳ مقامات ارشد آمریکا اعلام نمودند که دولت کلینتون به این جمع بندی رسیده است که رهبریت ایران و عراق در قبال اهداف ایالات متحده تا آینده‌ی قابل پیش بینی، متخاصم باقی خواهند ماند و لذا بایستی گامهای جدیدی به منظور منزوی ساختن دو کشور، برداشته شود. این مقامات گفتند که سیاست دولت که به آن استراتژی «مهار دو گانه» گفته می‌شود، به دستور پرزیدنت کلینتون بعد از یک بررسی جامع، اتخاذ گردیده است. در واقع این تصمیم، منعکس کننده‌ی توصیه‌های لابی یهود و کارشناسان وزارت امور خارجه، شورای امنیت ملی و وزارت دفاع و حتی توصیه رهبران خاورمیانه به «وارن کریستوفر» وزیر خارجه آمریکا، (هنگام بازدید وی از منطقه در ماه فوریه همان سال)، بود. مقامات آمریکایی گفتند که اهداف جدید آمریکا کسب اطمینان و خاطر جمع‌ی نسبت به این است که هم ایران و هم عراق به طور مساوی برای مدتی نامعلوم، ضعیف باقی بمانند. اقدام اصلی دولت بر این محور قرار گرفت که هر دو کشور را اسیر محدودیتهای تجارت بین‌المللی کرده تا آنان - به اصطلاح - از درآمد و تکنولوژی ضروری به منظور تقویت بنیه‌ی نظامی، ترویج تروریسم، تهییج انقلابها یا ارباب همسایگان، محروم بمانند.^{۳۰}

این سیاست را اولین بار در ماه می ۱۹۹۳، «مارتین ایندایک» مسئول امور خارجه در شورای امنیت ملی دولت کلینتون، مطرح کرد. وی سیاست مزبور را در سخنرانی اجلاس سالانه‌ی «مؤسسه واشنگتن برای مطالعه سیاست خاور نزدیک» مطرح کرد. «ایندایک» گفت: «سیاست

۳۰. نگاه کنید به:

Jeffery Smith and Daniel Williams. "White House to step up plans to isolate Iran and Iraq: Administration to try dual containment", **Washington Post**, May 23, 1993.

آمریکا در منطقه خلیج فارس بایستی بر اساس استراتژی مهار دو جانبه استوار بوده و آمریکا باید با توجه به موقعیت استثنایی کنونی که پس از اشغال کویت توسط عراق پدید آمده، حداکثر استفاده را بنماید. دولتین ایران و عراق نشان داده‌اند که هیچ کدام مورد اعتماد نیستند و برای مهار هر یک از این دو قدرت منطقه‌ای نمی‌توان به دیگری تکیه و اعتماد نمود، بلکه آمریکا با توجه به حضور خود در منطقه بایستی با اتخاذ سیاستهایی، اقدام به مهار هر دو کشور نماید.^{۳۱}

«نیویورک تایمز» نیز طی مقاله‌ای در این زمینه نوشت: این طرح که در بخشی از یک بررسی مربوط به خط مشی بین‌المللی آمریکا تدوین شده، بیانگر این نتیجه‌گیری می‌باشد که اگر قرار است از قد برافراشتن ایران به عنوان یک خطر عمده، علیه منافع غرب جلوگیری شود، ایران می‌باید منزوی گردد. مقامات دولت آمریکا خاطر نشان ساخته‌اند که روش جدید، محروم ساختن ایران از دسترسی به پول و تسلیحاتی است که ایران برای بازسازی و احیاء قدرت نظامی خود به آن احتیاج دارد. این مقامات گفته‌اند که این طرح براساس این تصمیم استوار است که آمریکا و متحدینش اکنون می‌بایست با ایران رفتاری شبیه رفتار خود با عراق داشته باشند.^{۳۲}

به این ترتیب، اعمال سیاست فشار تبلیغی - سیاسی و اقتصادی آمریکا علیه ایران - که امروز شاهد آنیم - چیز تازه‌ای نیست و همانگونه که ملاحظه می‌شود، در دوران کلینتون نیز همین سیاست به اجرا گذاشته شده بود. از سوی دیگر مشاهده می‌شود که سیاست مهار نیز سیاست تازه‌ای نبوده، بلکه ملهم از همان سیاست پیشین موسوم به «مهار شوروی» بوده که «جورج کنان» در دوران پس از جنگ دوم جهانی (دوران جنگ سرد) آن را طراحی نموده و به واسطه آن، بنیان رفتار آمریکا را برای حدود چهار دهه رقم زد. «آنتونی لیک» مشاور امنیت ملی کلینتون، در مقاله‌ای که در مجله «فارین افرز»^{۳۳} در خصوص مهار دو جانبه به نگارش درآورده، به عبارت «جورج کنان» درباره مهار شوروی در مقاله‌ای که حدود چهل و هفت سال پیش در همین مجله نوشته شده است، اشاره می‌کند و با این عبارت مقاله خود را خاتمه می‌دهد: «جورج کنان درباره‌ی شوروی این گونه اظهار نظر کرده بود که آمریکا باید فشارهای خود بر نظام شوروی را به شدت افزایش دهد تا در نتیجه این فشارها، قدرت شوروی را خرد کرده و

31. <<<http://www.Jewishaz.com/Jewishnews>>>

۳۲. نیویورک تایمز ۲۷ ماه می ۱۹۹۳.

یا به مرور قدرت آن را تحلیل برد».^{۳۴}

ملاحظه می‌شود که سیاستهای بوش، سیاست جدیدی نیست. حتی تعبیر محور شرّ یا محور شیطانی بوش هم شعار جدیدی نیست، بلکه کلینتون نیز در یکی از سخنرانیها همین تعبیر را به کار برده است. او می‌گوید: «ما عهد کرده‌ایم در مقابل حمایتهای ایران از گروههای تروریست و تلاشهای این کشور برای بدست آوردن سلاحهای شیمیایی و تبلیغات آن علیه رژیمهای میانه‌رو، بایستیم. ما از دوستان خود درخواست نموده‌ایم که نسبت به نیات واقعی ایران آگاه باشند و به ما کمک نمایند که به ایران بفهمانیم که رفتار شیطانی آن را تحمل نخواهیم کرد. سیاست ما بسیار واضح است: تضعیف و منزوی نمودن کسانی که آینده‌ی صلح‌آمیز برای مردم در این منطقه‌ی بحرانی را به مخاطره بیافکنند».^{۳۵}

سیاست جلوگیری از تقویت بنیه نظامی ایران

از دوران کلینتون و حتی قبل از آن، یعنی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، آمریکا نسبت به ج.ا.ا. سه هدف عمده را دنبال می‌کرد که اولین آن جلوگیری از دسترسی ایران به تسلیحات مدرن و تقویت بنیه نظامی بود. اعمال محدودیتهای تسلیحاتی، یکی از عوامل مؤثر برای کنترل رفتار و جهت‌گیری بازیگران در نظام بین‌الملل می‌باشد. به کارگیری این رویه، عموماً در شرایطی انجام می‌گیرد که قدرت ملی و توان تسلیحاتی یک کشور، موازنه را در منطقه برهم زده و در نتیجه بین کشورهای موجود، تعارض و سوءظن شکل گیرد. آمریکا برای کاهش توان ملی ج.ا.ا.، محدودیتهای متعددی را در برابر سیاست نظامی و استراتژی تسلیحاتی آن ایجاد نموده، که بازتاب آن را می‌توان در جنگ تبلیغاتی رسانه‌های گروهی و سامانه‌های ارتباط جمعی آمریکا مشاهده نمود. به عنوان مثال یکی از نشریات آمریکا می‌نویسد: «ایران در حال گسترش نیروی نظامی تهاجمی خویش به منظور تسلط بر خلیج فارس می‌باشد».^{۳۶}

«نیکسون» از رؤسای جمهور پیشین آمریکا نیز به کارگیری سیاست اعمال محدودیت تسلیحاتی را به زمامداران و تصمیم‌گیران آمریکایی توصیه نموده بود. وی تأکید داشت که با خلع سلاح منطقه‌ای در خلیج فارس نمی‌توان امنیت منطقه را تأمین کرد. بدین لحاظ باید بین

۳۴. سیاست مهار دوجانبه در تئوری و عملی، مجله سیاست خارجی وزارت امور خارجه، بهار و تابستان سال ۱۳۷۳ ص ۲۹..

۳۵. هفته نامه شماره ۱۹۷، ص ۲۳، بولتن دفتر حفاظت منافع ج.ا.ا. در واشینگتن.

36. Hart, Jo - Anne "Aspiral of Hostility; U.S. - Iran Relations since Revolution". **Middle East Insight**, Vol. XI, No.5. p.25.

کشورهای مطلوب و نامطلوب تمایز قایل گردید. از نظر کلیتون ایران کشوری نامطلوب محسوب است و بایستی در محدودیت تسلیحاتی قرار گیرد. در این راستا «وارن کریستوفر» وزیر امور خارجه وقت آمریکا، در ژوئن ۱۹۹۳ از کشورهای اروپایی درخواست کرد که به منظور کمک به متوقف کردن تلاش تهران برای بدست آوردن سلاحهای هسته‌ای و سایر تسلیحات پیشرفته، از فروش وسایل پیشرفته به این کشور خودداری ورزند.^{۳۷}

«پاتریک کلاوسون» نیز که از طرفداران جدی «سیاست مهار ایران» می باشد می گوید:

«برای محروم کردن ایران از بازار تسلیحاتی بین‌المللی، لازم است این کشور حداقل از ابزارهای الکترونیکی هشداردهنده که در غرب تولید می شود، محروم گردد. انجام این کار زمانی مقدور است که هماهنگی لازم بین کشورهای غربی فراهم آید. کشورهای صنعتی غرب باید متقاعد شوند که دستیابی ایران به سلاحهای الکترونیکی و تجهیزات دیگری که دارای رده‌ی بالای فناوری هستند، می تواند خطرناک باشد».^{۳۸} «مارتین ایندایک» عضو شورای امنیت ملی آمریکا نیز اظهار می دارد: «واشنگتن تمام انرژی خود را به کار خواهد برد تا هم پیمانان اروپایی و ژاپنی خود و همچنین روسیه و چین را تشویق نماید که به ایران اجازه ندهند بنیه‌ی نظامی خود را توسعه بخشد».^{۳۹}

روزنامه «واشنگتن پست» نیز با انتشار گزارشی، با استناد به اظهارات مقامات دولت آمریکا و دولت انگلیس فاش می سازد که کاخ سفید برای جلوگیری از فروش زیردریاییهای روسیه به ایران، از عربستان خواسته تا به روسیه رشوه دهد.^{۴۰} و بالاخره مجلس سنای آمریکا در بیست و چهارم فوریه سال ۲۰۰۰ (۱۳۷۸/۱۲/۵) قانونی را به تصویب می رساند که به موجب آن، شرکتهای خارجی که به ایران تکنولوژی حساس بدهند و یا ایران را در ساخت سلاحهای کشتار جمعی یاری رسانند، مورد تحریم آمریکا قرار خواهند گرفت.^{۴۱} نکته‌ای را در این زمینه کوردزمن دارد که توجه به آن حائز اهمیت است، «آنتونی کوردزمن» تحلیل گر مسائل نظامی و استراتژیک در سمپوزیوم مربوط به بررسی سیاستهای ایالات متحده نسبت به ایران و عراق تأکید می کند که نوع برخورد ایالات متحده با ج.ا.ا، بیش از آنکه ناشی از مسائل مربوط به

۳۷. هفته نامه شماره ۱۰۴ ص ۵۷، بولتن دفتر حفاظت منافع ج.ا.ا. در واشینگتن.

۳۸. همان.

39. Jeffery Smith and Daniel Williams, *op.cit.*, may 23, 1993.

۴۰. روزنامه واشینگتن پست ۱۴ نوامبر ۱۹۹۲.

۴۱. روزنامه واشینگتن پست، ۲۵ فوریه ۲۰۰۰

امنیت ملی آمریکا و یا امنیت منطقه‌ای خلیج فارس باشد، بیان‌کننده خصومت و دشمنی آمریکا نسبت به ایران است. براین اساس وی می‌گوید: «در صورتی که ایران در زمره‌ی دوستان کنونی ما برآید، حتماً خواهیم گفت که بهتر است مسلح شوی، چون ضعیف هستید و در صورت بروز مشکلاتی در منطقه نخواهید توانست به دفاع از خود برخیزید. ما خود نیز به تقویت بسیاری از تواناییهای آن خواهیم پرداخت. ولی البته آن کشور در زمره‌ی دوستان نیست و در شمار دشمنان است. لذا فکر می‌کنیم هر حرکتی که در جهت تسلیح خود انجام دهد، از نظر ما حرکتی خصمانه تلقی می‌شود».^{۴۲}

سیاست جلوگیری از دسترسی به فناوری پیشرفته

دومین هدف آمریکا جلوگیری از دسترسی ایران به تکنولوژی پیشرفته است. یکی از اقداماتی که ایالات متحده در جهت کاهش بنیه اقتصادی و دفاعی ایران به عمل آورده، ایجاد محدودیت اقتصادی و تجاری و یا ایجاد موانعی برای دستیابی ایران به بازار جهانی و کالاهایی با تکنولوژی پیچیده می‌باشد. اگر چه مؤسسات و سازمانهای بانکی و مالی بین‌المللی به عنوان بازیگرانی محسوب می‌شوند که ایالات متحده توانایی تأثیرگذاری در روند تصمیم‌گیری آنها را دارا می‌باشد، با این حال هدف عمده از محدودیتهای ایالات متحده، متمرکز در حوزه انتقال تکنولوژی بوده و به همان گونه که در روند کشمکشهای جهانی و منطقه‌ای، این کشور در صدد نفوذ و به دست گرفتن مدیریت بحران می‌باشد، در حوزه انتقال تکنولوژی به ایران نیز، برنامه‌ای دسته‌جمعی را برای ایجاد اجماع و توافق عمومی در نظر گرفته که این برنامه را می‌توان با مفهوم «مدیریت انتقال تکنولوژی» منطبق دانست.^{۴۳}

«وال استریت ژورنال» در این مورد می‌نویسد: «به خاطر خریدهای گسترده و تجهیزات و دستگاههای مورد کاربرد مضاعف ایران در غرب، آمریکا شرکای خود در گروه هفت را تحت فشار قرار داده تا در زمینه اقلام مربوط به تکنولوژی پیشرفته و تجهیزات تولیداتی، یک تحریم علیه ایران اعمال کنند».^{۴۴} در وضع موجود، عمده‌ی محدودیتهای اعمال شده در حوزه انتقال

42. Anthony Cordesman, An Assessment of Iran's Military Capabilities, SAIS, October 1998, p.48.

۴۳. مجله سیاست دفاعی، سال اول، پاییز ۱۳۷۲ ص ۱۲.

44. Kenneth Timmerman, "The time to stop Iran's nuclear weapon", Wall Street Journal, April 21, 1993.

تکنولوژی و دسترسی ایران به منابع و مؤسسات مالی جهانی بوده است. «رابرت گیتس» رئیس پیشین سازمان سیا ضرورت جلوگیری از صدور تکنولوژی پیشرفته به ایران را که مصارف دوگانه نظامی و غیرنظامی دارد متذکر شده و می گوید: «مشکل این است که ما باید فوراً با دیگر کشورها، درباره صدور تکنولوژی وارد مذاکره شویم و اگر از صدور آن جلوگیری نشود، در چند سال آینده با مشکل واقعی روبرو خواهیم شد»^{۴۵}.

سیاست جلوگیری از دسترسی به فناوری هسته‌ای

یکی از اهداف دولت کلینتون در همین راستا، جلوگیری از استفاده صلح آمیز از انرژی هسته‌ای توسط ایران بود. دولت کلینتون از همان ابتدا، بنای مخالفت با احداث نیروگاههای برق اتمی و بهره‌برداریهایی صلح آمیز ایران از انرژی هسته‌ای را گذاشت. آمریکا با این بهانه که ممکن است ایران بتواند از این نیروگاهها در جهت پژوهشهای تسلیحات اتمی استفاده کند، با بهره‌برداری ایران از این تکنولوژی به شدت مخالفت می‌ورزید و این امر در حالی بود که رژیم صهیونیستی اسرائیل با کمکهای مخفیانه‌ی آمریکا، صاحب دهها بمب اتمی شده و همچنان تسلیحات اتمی خود را در منطقه گسترش داده و می‌دهد. دولت کلینتون - که هواداران صهیونیستها در تار و پود آن رخنه کرده بودند و در این باره اندکی بعد توضیح داده خواهد شد - صرفاً به خاطر ترس از دستیابی احتمالی ایران به تسلیحات اتمی و در نتیجه به خطر افتادن رژیم صهیونیستی و حاکمان دست‌نشانده‌ی غرب در منطقه، مخالفت می‌ورزید. روزنامه «نیویورک تایمز» در مقاله‌ای می‌نویسد: «دولت آمریکا کشورهای آرژانتین، هندوستان، اسپانیا، آلمان و فرانسه را تشویق کرده که از فروش تکنولوژی هسته‌ای برای برنامه‌های غیرنظامی ایران نیز خودداری کنند، با این باور که این تجهیزات می‌توانند در طرحهای بمب اتمی نیز مورد استفاده قرار گیرند»^{۴۶}.

شرکت «زیمنس» آلمان نیز که قبل از انقلاب برای ساختن رآکتور هسته‌ای بوشهر با دولت ایران قرارداد بسته و بیشتر هزینه آن را نیز دریافت کرده بود، در نتیجه‌ی فشار آمریکا (پس از شروع جنگ ایران و عراق)، اظهار داشت که حاضر به تکمیل این پروژه نمی‌باشد. همچنین در فوریه سال ۲۰۰۰ (اوایل اسفند ۱۳۷۸) خبرگزاریها گزارش دادند که دولت آمریکا به جمهوری

45. Coll, Steve, U.S. Intervention Blocks Nuclear Transfer to Iran, **the Washington Post**, Nov 17, 1992.

46. New York Times, February 26, 2000.

چک فشار وارد آورده تا تجهیزات مورد نیاز نیروگاه اتمی بوشهر را به ایران ارسال نکند.^{۴۷} «ویلیام پری» وزیر دفاع آمریکا نیز اظهار نمود که آمریکا در مورد توانایی هسته‌ای ایران نگران بوده و در این رابطه با جمهوریهای سابق شوروی تماسهایی برقرار نموده تا مطمئن شود که تکنولوژی و یا سلاح هسته‌ای از کشورهای مزبور به جمهوری اسلامی انتقال نیابد.^{۴۸} دولت آمریکا حتی با پیشنهاد نوعی رشوه به روسیه، در صدد برمی‌آید تا همکاری هسته‌ای ایران و روسیه را متوقف نماید. در این رابطه، یک پیشنهاد همکاری هسته‌ای دهها میلیون دلاری به روسیه می‌دهد تا این کشور را تشویق به لغو قرارداد یک میلیارد دلاری خود با ایران نماید. وزیر خارجه آمریکا در سال ۱۹۹۵، در مذاکره با وزیر خارجه روسیه در ژنو اعلام کرد که آمریکا مبلغ فوق را به وزارت انرژی اتمی روسیه خواهد داد تا بتواند رآکتورهای مدرن را در روسیه ساخته و مکانهای زباله‌های هسته‌ای در آنجا را پاکسازی نماید.^{۴۹}

سیاست جلوگیری از دستیابی به قدرت اقتصادی

سومین هدف، ممانعت از اعطای وام و اعتبارات خارجی به ایران است. یکی از تحلیلگران شورای سیاستگذاری خارجی آمریکا، ساز و کار اعمال محدودیت در دسترسی ایران به منابع و مؤسسات مالی جهانی را چنین بیان می‌کند: «امکان انزوای ایران از طریق سرمایه و بازار بین‌المللی وجود دارد، زیرا میزان اعتبار ایران از بین رفته است. ایالات متحده قادر است که نفوذ خود را بر روی مؤسسات بین‌المللی مالی، نظیر بانک جهانی افزایش دهد، به گونه‌ای که این بانکها تعهدات دلخواه ایران را فراهم نیاورده و از ارسال واقعی سرمایه به ایران جلوگیری نمایند. سازمانهای اعتبارات پولی و دولتی باید اظهار کنند وامهایی که آنها برای ایران تمديد می‌نمایند به گونه‌ای مؤثر در جهت هزینه‌های نظامی ایران صرف می‌شود. زیرا ایران از امکاناتی که برای تأمین نیازهای شهروندان خود فراهم می‌آورد، برای مقاصد نظامی هزینه می‌کند.»^{۵۰}

«مارتین ایندایک» مشاور شورای امنیت ملی آمریکا در ماه مه ۱۹۹۳ طی یک سخنرانی اظهار

۴۷. خبرگزاری رویترز، ۱۳۷/۱۲/۱۳۷.

48. "Iran's Nuke Plant Deal with Russia Raises Fears", **Washington Times**, January 10, 1995.

49. Gary Sick, "A sensible policy toward Iran". **Middle East Insight**, vol. XI, No.5, July-August 1995. p.21.

50. James falows, "The Military - Industrial compls," **Foreign Policy**, November - December 2002, p.46.

داشت:

«آمریکا دولتهای خارجی را تشویق خواهد نمود که اعتبارهای صادراتی خود را به ایران کاهش دهند.» وی همچنین توضیح داد: «به عقیده ما به نفع هیچ کدام از کشورهای مذکور نیست که به بهبود اوضاع اقتصاد ایران کمک نمایند تا این کشور بتواند روال عادی تجارت خود را در یک سطح دنبال نموده و در سطحی دیگر علیه منافع ما به انجام اقدامات خصمانه مبادرت ورزد».^{۵۱}

همچنین مقامات دولت آمریکا به ژاپنیها و دیگران هشدار می دهند که وام در اختیار ایران قرار ندهند و اجناس خود را به ایران نفروشند زیرا باریسک عدم پرداخت بهای اجناس شان مواجه خواهند بود. وام ۳۶۰ میلیون دلاری ژاپن که از طرف مؤسسه توسعه خارجی ژاپن در اختیار ایران قرار داده خواهد شد، صرف هزینه های مهندسی و خدمات مشورتی برای ساختن یک نیروگاه هیدرولیک و یک سد بر روی رودخانه کارون واقع در جنوب غربی ایران خواهد شد.

روزنامه «لوس آنجلس تایمز» نیز طی مقاله ای می نویسد: از اواسط سال ۱۹۹۴، مقامات عالی رتبه دولت آمریکا، از جمله کلینتون، وارن کریستوفر (وزیر خارجه) و والتر ماندیل (سفیر ایالات متحده در ژاپن)، مقامات ژاپنی را تشویق نموده اند که اعطای وام به ایران را به تعویق بیندازد... ژاپن این وام را بعد از آنکه مقامات دولت آمریکا اطلاعات جاسوسی گسترده ای پیرامون فعالیتهای ایران در اختیار توکیو قرار دادند، به تعویق انداخت. مقامات دولت آمریکا نمی گویند چه اطلاعاتی در اختیار توکیو قرار داده اند، ولی دولت کلینتون به دفعات ادعا نموده ایران از تروریسم و تضعیف روند صلح خاورمیانه حمایت می کند. ژاپن اعطای وام سه قسمتی مذکور را برای کمک به تأمین هزینه مالی ساختمان یک سد و یک پروژه هیدرولیک بر روی رودخانه کارون در جنوب ایران برنامه ریزی نموده بود.^{۵۲}

از سوی دیگر، توانایی مؤسسات مالی بین المللی برای اعطای وام به ایران، به علت قوانین مختلف مصوب کنگره آمریکا (طی سالهای ۹۵ و ۱۹۹۴)، به شدت محدود شد. مثلاً قانون تخصیص کمک خارجی برای سال مالی ۱۹۹۴، درخواست دولت آمریکا برای کمک به بانک جهانی را به میزان وامی که بانک جهانی در سال ۱۹۹۳ در اختیار ایران قرار داده بود، کم کرد.^{۵۳}

51. *The Washington Report on Middle East Affairs*, April 21, 1993.

52. *Los Angeles Times*, February 15, 1995.

۵۳. «تحریمهای یک جانبه آمریکا علیه ایران»، مجله سیاست خارجی، بهار ۱۳۷۶ ص ۹۵.

فشارهای اقتصادی ایالات متحده بر مؤسسات مالی بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به گونه‌ای افزایش یافت که توافق قبلی بانک جهانی برای پرداخت سالیانه ۷۵۰ میلیون دلار برای انجام برنامه‌های عمرانی و صنعتی در ایران را در دو مرحله کاهش داد.

سیاست تحریم اقتصادی

سرانجام دولت کلینتون، اعمال تحریمهای اقتصادی علیه ایران را آغاز نمود. هنوز یک سال از روی کار آمدن دولت کلینتون نگذشته بود که مقامات آمریکا تصمیم به تحریم تجاری ایران گرفتند. روزنامه «وال استریت ژورنال» در یکی از شماره‌های اکتبر ۱۹۹۳ نوشت: «آمریکا از متحدین خود خواسته است که از منافع بازرگانی چشم پوشی کرده و برای فشار به ایران همکاری کنند.» در ماه ژوئن در پی جلسه‌ای با متحدین در لوکزامبورگ، وزیر امور خارجه آمریکا گفت: «اقتصاد ایران با مشکل مواجه است و در مقابل فشار هماهنگ از طرف غرب، ایران ضربه پذیر خواهد بود.» آمریکا امید داشت که در صورت کامیابی سیاست تحریم، نارضایتی عمومی در ایران به واسطه‌ی فشارهای بین‌المللی و اقتصادی افزایش یابد و از این طریق فشار بر دولت ایران بیشتر شود.

«پاتریک کلاوسون» نیز در این باره می‌گوید: «دولت آمریکا در رابطه با رفتار غیرقابل قبول ایران، شدت عمل به خرج داده و اقدامات جدی از جمله: تحریم، تقریباً کل تجارت با ایران، مخالفت با اعطاء وام و سرمایه‌گذاری در این کشور، و فشار به روسیه در جهت متوقف ساختن پروژه‌ی رآکتورهای هسته‌ای ایران را در پیش گرفته است.»^{۵۴}

البته هنگامی که در سال ۱۹۹۳ سیاست «مهار دو گانه» علیه ایران اعلام گردید، معاون وزیر خارجه آمریکا در امور خاورمیانه گفت که ایالات متحده قصد ندارد یک تحریم همه جانبه را علیه ایران به راه اندازد، اما این سیاست به طور رسمی در بهار ۱۹۹۵ تغییر کرد و دولت کلینتون خط مشی «تحریم کالاهای ایرانی» را تبدیل به سیاست «تحریم همه جانبه تجاری ایران» کرد.^{۵۵}

«جون آن هارت» در بخش دیگری از کتاب خود در این باره می‌نویسد: «تحریمهای کامل

۵۴. کلاوسون، پاتریک «با ایران چه باید کرد؟» ماهنامه دیدگاهها و تحلیلهای ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، شماره ۹۷. دی ۱۳۷۴. ص ۶۰.

55. Jo Anne Hart, *op.cit*, p 25.

تجاری که اخیراً ایالات متحده بر ایران تحمیل کرد، تازه ترین افزایش در سطح خصومت‌های میان دو کشور محسوب می شوند. خصومت‌هایی که از شانزده سال پیش با سقوط شاه ایران آغاز گشت^{۵۶}.

در همین راستا گری سیک می گوید: «هنگامی که کلینتون به هالیفاکس سفر کرد تا در اجلاس سران هفت کشور صنعتی شرکت کند، قصد داشت که آن کشورها را نیز در تحریم تجاری آمریکا علیه ایران شریک کند^{۵۷}». روزنامه اکونومیست نیز در این باره می نویسد: «در سال ۱۹۹۵، آمریکا تحریم اقتصادی خود را سخت تر کرد و اکنون دولتهای اروپایی را که رغبت چندانی هم در این زمینه از خود نشان نمی دهند، تحت فشار قرار داده تا سرمایه گذارهای خود را در ایران محدود کرده و درباره مرادوات تجاری خود، دقت و ملاحظه‌ی بیشتری به خرج دهند^{۵۸}».

در تاریخ ۷۴/۷/۱۹ سناتور «داماتو» نیز که از هواداران سرسخت رژیم صهیونیستی است، در جلسه کمیته بانکداری سنای آمریکا (که به منظور بررسی اثرات و پیشرفت تحریم ایران برگزار شد)، می گوید: «اکنون نیاز به همکاری متحدین می باشد. نفت رگ حیات ایران است و چنانچه می خواهیم رژیم ایران بپذیرد که رفتارش غیرقابل پذیرش است، باید این رگ حیاتی قطع شود^{۵۹}. بنابراین اظهارات «پاتریک کلاوسون» در سخنرانی خود در دوم اکتبر ۱۹۹۶ در دانشگاه کلمبیا، هدف آمریکا، کاهش ارزش استراتژیک ایران و تبدیل آن به یک کشور غیرمهم در منطقه (مثل پاکستان) است^{۶۰}. وی می افزاید که: «به اعتقاد برخی از کارشناسان، آمریکا از این تحریمها و فشارهای اقتصادی، به عنوان یک استراتژی قهرآمیز به مثابه‌ی جایگزینی برای جنگ استفاده می نماید^{۶۱}».

«کنت تیمرمن» نیز می گوید: «اگر ایران تحریم نشود، آن وقت به مسیر اصلی صادرات نفت

56. *Ibid.*, p 23.

57. Gary sick, "A sensible policy toward Iran", *Middle East Insight*, July - August 195, volume XI, No. 5, p 21.

58. Handling Iran, *Economist*, No. 11, March 16. 1996.

59. Katzman, K, The Iran Sanction Act, *CRS Report for Congress*, Congressional Research Service, The Library of Congress, Code; RS20871

۶۰. مجله سیاست خارجی، بهار ۱۳۷۶ ص ۹.

۶۱. نگاه کنید به:

Patrick Clawson, "Khatami's Dialogue with America, not with Washington", *Peacewatch Policywatch Anthology*, 1998: (Washington: the Washington Institute for Near East Policy, 1999), p. 138.

و گاز دریای خزر به بازارهای جهانی تبدیل خواهد شد و ظرف مدت ده سال، درآمد ناشی از تولید انرژی خود را دو برابر می کند و همچنین در جهان مشروعیت و اقتدار بیشتری پیدا خواهد نمود. با لغو تحریمها، ما عملاً ابرقدرت شدن ایران را در منطقه تضمین می کنیم^{۶۲}. به همین دلیل است که کلینتون در تاریخ سیزدهم مارس ۲۰۰۰ (۲۳ اسفند ۱۳۷۸)، در نامه ای به رئیس مجلس نمایندگان آمریکا، تحریمهای نفتی سال ۱۹۹۵ علیه ایران را تمدید نمود. خبرگزاری رویترز در تاریخ بیست و چهارم اسفند ۱۳۷۸ طی خبری با اشاره به مطلب مذکور اعلام کرد که کلینتون در این نامه اظهار داشته که سیاستها و رفتارهای ایران، همچنان تهدیدکننده ی منافع ملی، سیاست خارجی و اقتصاد آمریکا است، لذا تحریم نفتی ایران باید تمدید شود.

استراتژی آمریکا در مقابله با جمهوری اسلامی ایران

استراتژی آمریکا برای دستیابی به اهدافش همواره جنگ روانی و تبلیغاتی علیه ج.ا.ا. بوده است. جنگ روانی به عنوان کوششی نظام دار و برنامه ریزی شده برای تخریب یا تضعیف روحیه ی حریف یا دشمن، تعریف می شود. می توان گفت که جنگ روانی اگر بیش از جنگ تسلیحاتی در شکست دشمن، اهمیت نداشته باشد، کمتر از آن نیست. به همین دلیل تقریباً در تمامی جنگها به ویژه در دوره های اخیر، جنگ روانی یک بخش مهم از برنامه ی جنگ را تشکیل می دهد. جنگ روانی یکی از پر استفاده ترین و کارآمدترین شیوه های فعالیت دشمن می باشد. به گفته بنیاد هریتیج: «در این دکترین، هدف، اشغال و تصرف کشور دیگر نیست؛ بلکه از مشروعیت انداختن حاکمیت سیاسی آن است، که مسلماً با فقدان مشروعیت حاکمیت سیاسی، براندازی نظام به سهولت امکان پذیر است^{۶۳}».

ابزار اصلی جنگ روانی، استفاده از رسانه های جمعی برای تبلیغات همه جانبه علیه حریف است. غرب از آغاز انقلاب از رسانه های گروهی به عنوان حربه ای مؤثر برای جنگ روانی علیه ایران استفاده کرده است. برخی از وجوه این مبارزه را می توان به صورت زیر برشمرد:

- ۱- وارد نمودن اتهام تروریست یا حامی تروریسم بودن به ایران
- ۲- ادعای نقض حقوق بشر در ایران
- ۳- ادعای تلاش ایران برای تولید سلاحهای هسته ای و شیمیایی

62. Timmerman, P, Clawson, P, "What to Do about Iran", **The Middle East Quarterly**, March 1996, P, 96.

۶۳. مجله سیاست دفاعی، سال اول شماره ۲، ص ۱۸۳.

۴- ایجاد معضل توسط ایران در مسیر روند صلح خاورمیانه

این گونه اتهامات البته تازگی نداشته و بارها از سوی مقامات کشورهای غربی یا دست نشانندگان غرب، در کشورهای تحت نفوذ و سلطه آنها تکرار شده است. استفاده از این نوع اتهامات وجوه مختلفی دارد: وجه اول برای کشورهای غربی، به عنوان حربه‌ای علیه گسترش نفوذ معنوی ایران در کشورهای تحت سلطه غرب به کار می‌رود. بدین معنی که غرب می‌کوشد نشان دهد که اگر ایران در کشورهای دیگر از نظر تفکر، نفوذی پیدا کرده است، این نفوذ با استفاده از خرابه کاری، ایجاد رعب و وحشت و ترساندن سران و مسئولان آن کشورها است و نه یک نفوذ معنوی و خودجوش که عمق و گسترده‌ی زیادی داشته باشد.

«امین سیکل» یکی از محققین مسائل خاورمیانه در مورد استفاده دولت کلینتون از جنگ روانی و تبلیغاتی علیه ایران چنین می‌گوید: «در مورد ایران باید گفت که پرزیدنت کلینتون همان سیاستی را تعقیب می‌کند که از بدو پیروزی انقلاب اسلامی، در مورد ایران حاکم بوده است. با این تفاوت که وی اولین رهبر آمریکایی است که این موضوع را با کینه‌ی بسیار، رسماً اعلام می‌کند.»^{۶۴}

کلینتون در نامه‌ای خطاب به روسای مجلسین آمریکا دلایل سه گانه‌ای را برای اتخاذ تصمیم تحریم ایران ارائه داده که بدین شرح است:

- ۱- فعالیتهای تروریستی ایران که برای صلح و امنیت تمام ملتها تهدید کننده می‌باشد.
- ۲- استراتژی حمایت ایران از تروریسم بین‌الملل، از جمله حمایت از فعالیتهایی که صلح خاورمیانه را به مخاطره می‌اندازد.
- ۳- تلاشهای ایران برای دستیابی به سلاحهای امحاء جمعی.^{۶۵}

آموس پولموترا استاد علوم سیاسی دانشگاه‌های آمریکا تخصیص بیست میلیون دلار توسط دولت آمریکا برای فعالیتهای براندازی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران را اقدام ضروری دانسته، پیشنهاد می‌کند این مبلغ صرف جنگ روانی و تهاجم فرهنگی علیه ج.ا.ا. شود و در انجام این طرح از ضد انقلابیون به عنوان عوامل اجرایی، استفاده شود. وی همچنین خواستار افزایش بودجه مربوط به این توطئه شده و می‌نویسد: «این بیست میلیون دلار نباید به اقدامات سرّی اختصاص یابد بلکه باید به تبلیغات روانی گسترده و فعالیتهای روشنفکرانه در

۶۴. مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.

۶۵. مجله سیاست خارجی، بهار ۱۳۷۶، ص ۷۲.

حمایت از مخالفان بنیادگراها و نیروهای غیرمذهبی اختصاص داده شود. این پول به جای اختصاص یافتن به فعالیتهای سرّی، باید به یک جنگ تهاجمی روانی اختصاص یابد. بیست میلیون دلار برای آن هدف، مبلغ بسیار ناچیزی است. اقدامات ضد ایران باید با بصیرت و بینش آگاهانه به مورد اجرا گذاشته شوند.» پرلموتر در پایان مقاله اش، خشم سازمان جاسوسی سیا نسبت به ج.ا.ا. را این گونه ابراز می کند: «تنها مهار ساختن و «جنگ روانی» است که سقوط یکی از آخرین رژیمهای ایدئولوژیکی و به شدت متعصب در جهان امروز را تضمین خواهد کرد.»^{۶۶}

نیوت گینگریچ رئیس مجلس نمایندگان آمریکا، وقتی بودجه هجده میلیون دلاری علیه ایران تصویب شد، از سازمان اطلاعات این کشور خواست تا به طریقی و تحت یک نقشه پنهانی، در صدد تغییر حکومت ایران برآید. وی در طرح اولیه خود برای براندازی رژیم ایران، بودجه ای صد میلیون دلاری درخواست کرده بود که سرانجام به هجده میلیون دلار رسید و در سی و یکم دسامبر در ردیف بودجه محرمانه سازمان سیا قرار گرفت. «گینگریچ» در توجیه پیشنهاد خود اظهار داشت که: در بیست سال آینده، ایران خطرناکترین کشور جهان خواهد بود.^{۶۷} بنابراین استراتژی اصلی آمریکا در جهت مقابله با جمهوری اسلامی ایران، جنگ روانی و تبلیغات گسترده علیه ارزشها، اصول و پایه های نظام اسلامی است. «ادوارد شرلی» در زمینه شیوه مقابله با انقلاب ایران می گوید: «کلید اصلی برای ایجاد یک تغییر بنیادین در سیاستهای ایران، از بین بردن خصوصیات انقلابی رژیم ایران است و این فقط با تحریم اقتصادی به دست نمی آید بلکه باید نفوذ روحانیون از بین برود و عقاید انقلابی از درون تهی شود.» وی در مورد امکان برقراری روابط و شرط آن می گوید: «اگر نظام ولایت فقیه در ایران از هم بپاشد، آن وقت می توان پذیرفت که جمهوری اسلامی تغییر ماهیت داده و برقراری روابط ممکن خواهد شد.»^{۶۸}

«هنری پرکت» مسئول سابق میز ایران در وزارت خارجه آمریکا نیز در این مورد گفت که: «اگر موجی که در مطبوعات ایران با تزامنی ارتباط با آمریکا شروع شده و حالا به تردید در اساسی ترین وجوه انقلاب اسلامی مشغول است، بتواند از حریم روحانیت عبور کند و از آن

۶۶. روزنامه واشینگتن تایمز، ۱۵ ژانویه ۱۹۹۶.

67. G. Walsh, "for crving out loud", **Time**, No.6, Feb.5, 1996.

68. Timmerman, P, Clawson, P, "What to Do about Iran", **The Middle East Quarterly**, March, 1996, P, 96.

طریق، ولایت فقیه را بر کشتی تردید سوار کند، بار سنگینی از دوش آمریکا برداشته خواهد شد. این بار سنگین همان است که امروز ایران را از غرب دور نگه داشته و امکان صلح با اسرائیل را تا حد صفر تنزل داده است.^{۶۹}

کژآهنگیهای بوش ادامه سیاستهای کلینتون

با ذکر مواردی از سیاستهای دولت آمریکا در دوران کلینتون، قصدم آن بود تا این مسئله را واضح سازم که برخلاف تصور برخی از سیاستمداران کشورمان، دوران کلینتون یک فرصت نبوده که ج.ا.ا. آن را از دست داده باشد. به واقع هیچ تفاوتی در اهداف و استراتژی بین دولت بوش و کلینتون وجود ندارد. البته لحن برخی از دولتمردان کلینتون و شخص وی، اندکی نرم تر از لحن بوش و اطرافیان اوست، ولی به هر حال در محتوا هیچ تفاوتی وجود ندارد. تحریم اقتصادی ایران مربوط به دوران کلینتون است، تقسیم بی اساس حاکمان ایران به انتخابی و غیرانتخابی و حتی تعابیری همچون «دولت یاغی» و بالاتر از آن، «ملت یاغی» مربوط به همان دوران است. اشاره کردم که تعبیر «محور شیطنی» نیز مربوط به همان دوران می باشد. به راستی دولت بوش چه اقدام جدیدی را علیه ج.ا.ا. آغاز کرده که کلینتون آن را دریغ داشته است؟

من در شگفتم از برخی نویسندگان که دوران کلینتون را «طلایی» معرفی می کنند! تردیدی نیست که حادثه ۱۱ سپتامبر شرایط جدیدی را به وجود آورد و لحن سیاستمداران آمریکایی را عوض نمود، اما از نظر اینجانب، تقسیم سیاستمداران آمریکا به دودسته ی موافق و مخالف نظام ج.ا.ا. مرزبندی غلطی است. همه سیاستمداران آمریکا و هر دو حزب معروف آمریکا با تثبیت نظام ج.ا.ا. و توسعه و پیشرفت ایران مخالفند. هر دو جناح در پی بی ثباتی نظام و عقب ماندگی ایران هستند. منتهی اختلاف در این است که آیا سیاستهای فشار و مهار نسبت به ایران مؤثر است یا نه؟ اختلاف در این است که آیا آمریکا قادر به بی ثباتی نظام ج.ا.ا. می باشد یا نه؟

البته اگر طول ۲۵ سال گذشته را مرور کنیم به اعتقاد من فرصتهایی بوده که می توانستیم از آنها استفاده کنیم ولی نبود اجماع در کشور باعث شد که از آن فرصتها نتوانیم بهره برداری نماییم. آمریکاییها هم فرصتهای بسیار خوبی داشته اند که نتوانسته اند از آن فرصتها استفاده

69. Prechet, Henry, "Clash of Cultures", *Washington Report on Middle East Affairs*, April / May 1999.

کنند. شاید عمده‌ی مشکل آمریکا عدم اطلاعات دقیق از وضع داخلی ایران بوده است. آمریکاییها علی‌رغم جمع‌آوری وسیع اطلاعات نسبت به ایران، همواره توسط گروهکهای ضد انقلاب و ایرانیان مخالف نظام و بالاتر، لابی صهیونیزم، اغفال شده و نتوانسته‌اند به واقعیتهای موجود جامعه‌ی ایرانی دست یابند.

استراتژی جنگ روانی علیه ایران

چنین به نظر می‌رسد که پس از اشغال عراق، آمریکاییها تبلیغات ضد ایرانی را از پایگاهی آغاز کرده‌اند که مشکل مخالفت اروپا و ژاپن را در برنداشته باشد و آن، توان هسته‌ای ایران است. طی دو هفته اخیر، سه مؤسسه در واشینگتن - که به کاخ سفید و وزارت دفاع نزدیک هستند - فعالیتهای گسترده‌ای را آغاز کرده‌اند. نقش محوری در این رابطه با مرکز دمکراسی در ایران^{۷۰} و به ریاست «مایکل لودین» است. او با همکاری دو مؤسسه دیگر یعنی: «بنیاد هریتیج»^{۷۱} و «مؤسسه‌ی یهودی برای مسائل امنیتی ملی»^{۷۲}، فعالیت گسترده‌ای را در محافل آکادمیک و سیاسی واشینگتن شروع نموده است. لودین در تاریخ ۸۲/۲/۱۷ در یک سخنرانی برای سلطنت‌طلبان ایرانی در لوس آنجلس، طرح خود را برای براندازی ج.ا.ا. مطرح کرد. او معتقد است که دولت بوش برای انتخابات سال ۲۰۰۴ قبل از اینکه به مسائل اقتصادی بپردازد باید موضوع ایران را در دستور کار قرار دهد. در یک هفته گذشته او طی ۵ مقاله در آمریکا، علناً به تغییر حکومت ایران از طریق نظامی، اهتمام کرده است. لودین معتقد است آمریکا از طریق منافقین نیز می‌تواند در غرب ایران، فعالیتهای مهمی را شروع کرده و به این ترتیب ج.ا.ا. را ترسانیده و سرکوب سازد. از نکات مهم مطروحه در سخنرانی این شخص در لوس آنجلس، یکی این است که تمام مردم ایران آمادگی پذیرش حضور نظامی آمریکا را دارند، او با اشاره به راهپیمایی مردم تهران با شمع، در فردای ۱۱ سپتامبر مدعی می‌شود که تمامی این راهپیمایان سرکوب شده و بسیاری از آنها کشته شدند.^{۷۳} البته اظهار نظر وی، توسط بسیاری از ایرانیان دانشگاهی مقیم آمریکا رد شد و آنان در مخالفت با گفته‌های این فرد، حمایت مردم ایران از بازماندگان حادثه ۱۱ سپتامبر و محکوم نمودن تروریسم از سوی مقام معظم رهبری و رئیس‌جمهور محترم را مطرح کردند. لازم به ذکر است که مایکل لودین همان کسی است که

70. The Center for Democracy in Iran

71. The Heritage Foundation

72. The Jewish Institute for National Society Affairs

73. <<[http://www.jinsa.org/articles/view.htm/ documentid = 2012](http://www.jinsa.org/articles/view.htm/documentid=2012)>>

در طراحیهای حمله به عراق از جنبه‌های فکری - سیاسی - تبلیغاتی، نقش مهمی ایفا کرده است.

بهانه‌ی برنامه هسته‌ای ایران و صلح خاورمیانه

پس از فشار آمریکا به سوریه برای تعطیل کردن فعالیت گروه‌های فلسطینی در سوریه، به نظر می‌رسد تبلیغات پیرامون برنامه هسته‌ای ایران با شدت وسیعی در سطح جهانی آغاز شده است. آمریکا کوشیده تا با بسیاری از کشورهای اروپایی، چین، ژاپن و روسیه، سیاستهای هماهنگی را پیش ببرد. چنین به نظر می‌رسد که آمریکاییها در خصوص برنامه‌ی هسته‌ای ایران با مقاومتی از جانب اروپا، روسیه، ژاپن، چین روبرو نباشند. مطرح کردن برنامه هسته‌ای ایران ظاهراً تا حد شورای امنیت سازمان ملل پیش رفته است.

اگر بپذیریم که برنامه هسته‌ای ایران در صدر فشارهای سیاسی آمریکا قرار گرفته است و اگر بخواهیم فضای متشنج موجود را تغییر دهیم؛ اگر بخواهیم تهدیدات محتمل نظامی را به تأخیر بیاندازیم؛ و قبل از آنکه مقدمات (Primaries) انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از ژانویه ۲۰۰۴ تدارک شود (با توجه به کلیدی بودن ۶ ماه آینده)، لازم است ج.ا.ا. دور جدیدی از فعالیتهای فشرده‌ی دیپلماتیک خود را به نحوی آغاز نماید که فضای ضد ایران را تغییر دهد. در این راستا، ایران بایستی وضعیت خود را در شرایط جدید جهانی، سنجش نموده و مواضع کلان خود را نیز مطرح نماید.

اگر چه تبلیغات و فشار سیاسی در خصوص توان هسته‌ای ایران هم اینک آغاز گردیده ولی باید توجه داشت که ریشه‌ی تضاد کنونی میان ایران و آمریکا بیش از هر چیز به موضوع اسرائیل و امنیت اسرائیل باز می‌گردد. درست است که مابقی مسائل تاریخی، مالی، حقوقی، اقتصادی و سیاسی میان ایران و آمریکا وجود دارد ولی به هر حال کانون این تضادها، موضوع امنیت اسرائیل و تهدیدات نسبت به امنیت اسرائیل است.

در همین جهت، شواهد نشان می‌دهد که استراتژی آمریکا در خاورمیانه، فعالیت همزمان در هر دو موضوع سوریه - لبنان از یک طرف و ایران از طرف دیگر است. بنابراین ایران باید با توجه به جنبه‌های مذکور، تحرک جدی دیپلماتیک خود را - به گونه‌ای که برخوردار از استراتژی دراز مدت باشد - سامان بدهد. در این تحرک تازه، تمامی مسائل بایستی به تدریج مطرح شوند، از جمله: طرح مواضع اصولی کشور در رابطه با حقوق فلسطینیها و همچنین

مسائل تاریخی و رفتار فعلی آمریکا در قبال ایران. شواهد نشان می‌دهند که اگر دولت بوش مجدداً انتخاب شود، تشدید فشارهای سیاسی و عملی بعد از ژانویه ۲۰۰۵ در دستور کار قرار خواهد گرفت و البته اگر دولت دمکرات به قدرت برسد، به احتمال فراوان دستور کار سیاست خارجی آمریکا (با توجه به مشکلاتی که خصوصاً در اروپا پیش آمده)، تغییر خواهد نمود. اگرچه آمریکاییها نقشه راه را از هم اینک شروع کرده‌اند با این حال بعید به نظر می‌رسد که فازهای سه گانه آن به آسانی در سال آینده تحقق پیدا کند. به هر حال، با حذف عامل سوریه - لبنان در معادلات فلسطینی - اسرائیلی، آمریکا بُعد حملات سیاسی را در حل نشدن این موضوع به طرف ایران سوق خواهد داد.

سیاست‌های ج.ا.ا. پیرامون مسائل هسته‌ای و خاورمیانه

در مسئله فلسطین باید از دو استراتژی که توسط مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری اعلام شده است بخوبی استفاده شود. نظر مقام معظم رهبری برای حل مسئله فلسطین «رفراندوم» است که باید با انجام انتخابات و اعلام رأی همه مردم فلسطین (منجمله آوارگانی که در سایر کشورها هستند و یهودیانی که از گذشته در آنجا می‌زیسته‌اند و سایر ساکنین سرزمین فلسطین)، آینده حکومت این سرزمین مشخص شود. بنابه نظر ریاست محترم جمهور نیز، اگر موضعی را اکثریت قاطع مردم فلسطین بپذیرند ما هم به رأی مردم و نظر آنان احترام خواهیم گذاشت. بنابراین، اصل در مسئله‌ی فلسطین، نظر و خواست مردم فلسطین است و ما به عنوان حامی مردم مظلوم فلسطین، خواستار احقاق حقوق آنان می‌باشیم.

در زمینه مسئله هسته‌ای هم سیاست ما بر ۳ اصل استوار است:

۱- ج.ا.ا. در پی دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی نیست و این سلاحها در دکترین دفاعی ایران جایی ندارد. مسئولین نظام، گذشته از جنبه سیاسی، همچنین از لحاظ شرعی و دینی نیز نمی‌توانند با تولید اینگونه سلاحها موافقت نمایند. ایران برای اعتمادسازی، همه‌ی درها را بر روی آژانس بین‌المللی بازگذاشته است و به صورت وسیع با آژانس همکاری می‌نماید و حتی پروتکل الحاقی را هم با دید مثبت بررسی می‌نماید و اگر نگرانیهای کشور رفع شود به این پروتکل نیز ملحق خواهد شد.

۲- دستیابی به فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای حق مسلم ایران است. طبق ماده چهارم N.P.T اینگونه فناوری، حق مشروع و مسلم همه کشورها است و کسی نمی‌تواند مانع ج.ا.ا. در این فناوری

باشد. اگر کشوری با این حق مخالفت کند در واقع N.P.T را نقض کرده است.

۳- ایران در پی خاورمیانه‌ای عاری از سلاحهای کشتار جمعی است و بر این هدف، اصرار می‌ورزد و از همه‌ی توان خود در این زمینه استفاده می‌کند. البته با وجود زرادخانه‌ی بزرگ اسرائیل در زمینه‌ی سلاح هسته‌ای و شیمیایی، ادعای امنیت و ثبات در منطقه خاورمیانه، شعاری بیش نیست. مع الوصف ما معتقدیم که تمامی کشورهای منطقه باید در این زمینه تلاش نمایند.

استراتژی ج.ا.ا. در برابر تهدیدات آمریکا

همان‌طور که پیش از این اشاره شد هدف نخست آمریکا ایجاد تزلزل در نظام جمهوری اسلامی (و البته در صورت توان، تغییر نظام) است و هدف دوم آن نیز تضعیف نظام ج.ا.ا.، تداوم سیاست مهار، فشار و تحریم و جلوگیری از پیشرفت کشور ما است. آمریکا برای دستیابی به این اهداف مهم، استراتژی جنگ روانی و سیاسی را برگزیده است. البته در سالهای اخیر به دلیل وسعت امواج ماهواره‌ای و اینترنت و استفاده از اختلافات موجود در درون حاکمیت، آمریکاییها امید بیشتری برای دستیابی به اهداف خود پیدا کرده‌اند. در راستای مقابله با تهدیدات آمریکا ضرورت دارد که ما به ۳ اصل توجه نماییم:

۱- باید آمریکا احساس کند قادر به تغییر و یا تضعیف نظام نیست. برای اثبات این اصل باید علاوه بر زبان و لحن مناسب و قاطعی که به کار گرفته می‌شود، در عمل نیز بایست این اقتدار به نمایش گذاشته شود. البته آمریکاییها بارها و بارها طعم تلخ شکست را چشیده‌اند. مهم‌ترین شکست آنها در خرداد و تیر سال جاری بود. آنان برای ۱۸ تیر سال جاری سرمایه‌گذاری سنگینی را به انجام رسانده، تمامی مزدوران داخلی را بسیج نموده و کلیه رادیوها و تلویزیونهای ضد انقلاب خارج از کشور را هم به خدمت گرفته بودند. آنها هم سرمایه‌گذاری مادی و هم سرمایه‌گذاری سیاسی و تبلیغی نموده، آبروی خود را هم در طبق نهاد و حتی بوش را هم به میدان آورده بودند. مطلع هستید که در روز ۱۸ تیر، تنها ۴۵۰ نفر در تهران به خیابانها آمدند (در یک خیابان حدود ۱۵۰ نفر، در یک خیابان حدود ۲۰۰ نفر و در یک میدان هم حدود ۱۰۰ نفر) که بیشتر آنها نیز دستگیر شدند. بر حسب بررسی انجام شده اکثر این ۴۵۰ نفر، شغل آزاد داشتند و دانشجویان آنها حتی کمتر از یک درصد بود. در خرداد ماه هم که چند شب تظاهرات در تهران به راه انداختند شرکت دانشجویان کمتر از ۷/۵ درصد بود. در کوی

دانشگاه تهران که مرکز این سروصداها دانسته می‌شد، (با حدود ۷۰۰۰ نفر دانشجوی)، حداکثر ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر در تظاهرات شرکت کرده بودند. در شب جمعه که سروصدا در تهران اندکی بیشتر بود به حسب آمار وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی، در حالت پیک، حداکثر ۸۰۰ نفر در تظاهرات شرکت داشتند. عده‌ای هم تماشاگر بودند، تعدادی هم در حد بوق ماشین، فعال بودند. در ایام خرداد جمع تعداد دستگیرشدگان (در تهران و شهرستانها) حدود ۸۰۰ نفر بود که از آن میان، تعداد دانشجویان از سی و چند نفر تجاوز نمی‌کرد. این، دستاورد بزرگ‌ترین طراحی آمریکا در ایران بود. این نتیجه، به راستی برای آمریکا و مزدوران داخلی او شرم‌آور است. کل تظاهرکنندگان خرداد و تیر در سراسر کشور یک، ده هزارم جمعیت ایران بوده است. آمریکا دو بار برای شورش داخلی، سرمایه‌گذاری وسیع کرد؛ یک بار در تیرماه سال ۱۳۷۸ و یک بار هم در تیرماه سال ۱۳۸۲؛ و در هر دو نوبت نیز، آغاز حرکت از کوی دانشگاه تهران بود؛ و در هر دو نوبت آنها روی قشر دانشجوی سرمایه‌گذاری کرده بودند، و در هر دو مقطع، دانشجویان فهیم و هوشمند کشور، دست ردّ به سینه آنها زدند و مردم ما وطن پرستی، استقلال خواهی و وفاداری خود را به نظام نشان دادند. این تنها در ۲۳ تیر سال ۱۳۷۸ و بعد از تظاهرات مردم عزیز کشورمان نبود که آمریکاییها لحنشان عوض شد و به نوعی به شکست خود اعتراف کردند، بلکه در سال جاری نیز بعد از شکست، لحن دولتمردان آمریکا - بوش، پاول و حتی رامسفلد - تغییر کرد. برای اینکه روشن شود آمریکا چه مقدار برای ناآرامی داخلی در ایران سرمایه‌گذاری نموده و امید بسته بود، فرازهایی از اظهارات مقامات آمریکایی را بیان می‌کنم؛ بوش می‌گوید: «من آن افراد شجاعی را که از آزادی در ایران طرفداری کرده‌اند تحسین می‌کنم. آنان باید بدانند آمریکا کاملاً در کنار آنها است.»^{۷۴} او در جای دیگر می‌گوید: «حرکت دانشجویان در ایران نقطه آغاز اعلام اشتیاق ملت برای داشتن ایرانی آزاد است که ما آن را مثبت تلقی می‌کنیم.»^{۷۵} بوش در سخنان روز قبل از آن، چنین می‌گوید: «این آغاز حرکت مردم ایران به سمت آزادی است و من فکر می‌کنم امر مثبتی است.»^{۷۶}

در همین رابطه، ریچارد بوچر سخنگوی وزارت خارجه می‌گوید: «ما از دستگیری تظاهرکنندگانی که تنها به خاطر بیان دیدگاههای سیاسی خود بازداشت شده‌اند ابراز نگرانی می‌کنیم.»^{۷۷} مایکل لودین نیز می‌گوید: «اینها با نیروی امنیتی خود قادر نیستند جنبش وسیع

۷۵. خبرگزاری فرانسه، مورخ ۸۲/۳/۲۶

۷۷. خبرگزاری آلمان، مورخ ۸۲/۳/۲۳

۷۴. خبرگزاری رویترز، مورخ ۸۲/۳/۲۹

۷۶. خبرگزاری رویترز، مورخ ۸۲/۳/۲۵

انقلابی را سرکوب کنند حتی به سپاه پاسداران هم اعتماد ندارند. طی روزهای گذشته نیروهای سپاه بدر را از عراق بازگرداندند تا برای سرکوب تظاهرکنندگان استفاده کنند.^{۷۸}

غرض از بیان این اظهارات، آن بود که میزان سست اندیشی و خام فکری این به اصطلاح نخبگان آمریکا بر ما روشن شود و دریابیم که اینها در چه فضایی محبوس اند و چطور از واقعیتهای کشورمان فرسنگها فاصله دارند.

کاندولیزا رایس هم در این ایام از به اصطلاح تظاهرات مردم چنین حمایت می کند: «ایالات متحده خود را موظف می داند از آرمانهای ملت ایران پشتیبانی نماید.»^{۷۹} او می افزاید: «احساس مسئولیت در زمینه ی حمایت از مردم ایران نباید به آمریکا محدود شود و همه کشورهای عاشق آزادی باید از دولت ایران بخواهند تا خواسته های مردم این کشور را محترم شمارد.»^{۸۰}

بعد از احساس شکست آمریکا و مزدورانش در ایجاد شورش و بلوا در ایران مشاهده می کنیم که لحن و کلام مسئولین آمریکایی نسبت به ایران کاملاً عوض می شود و با لحن جدیدی نسبت به ایران و حتی مسائل هسته ای ایران سخن می گویند. کاندولیزا رایس مشاور امنیت ملی کاخ سفید می گوید: «باید تصریح کنم که احتمال بهبود روابط میان ایران و آمریکا در سطوح کلان وجود ندارد مگر اینکه ایرانیها رفتار خود را تغییر دهند.»^{۸۱}

جرج بوش می گوید: «ایران قول داده است تسلیحات هسته ای تولید نکند و جامعه جهانی باید این رژیم را به تعهدات خودش پایبند نماید.»^{۸۲} پاول نیز می گوید: «ما امیدواریم ایرانیها در تلاشهای ما برای بازسازی عراق، نقش غیرمفیدی را ایفا نکنند.»^{۸۳} او در یک اظهار نظر غیرمنتظره می گوید: «واشینگتن باید از یک دعوی خانوادگی که بین اصلاح طلبان و محافظه کاران است پرهیز کند. محمد خاتمی رئیس جمهور ایران در یک انتخابات پیروز شده است و حکام ایران ممکن است امتیازهایی به جنبش معترض بدهند.»^{۸۴} بوچر سخنگوی وزارت امور خارجه نیز می گوید: «نظرات بنیادی خود را درباره ایران تغییر نداده ایم. ما در هر فرصت مناسب به بیان نظرات خود ادامه خواهیم داد.»^{۸۵}

ملاحظه می شود که حاکمان آمریکا بعد از آن شکست، چگونه با لحنی کاملاً متفاوت

۷۹. روزنامه آلمانی دی ولت، مورخ ۸۲/۳/۳۰

۸۱. تلویزیون فاکس نیوز، مورخ ۸۲/۳/۳۱

۸۳. تلویزیون فاکس نیوز، مورخ ۸۲/۴/۱

۸۵. خبرگزاری فرانسه، مورخ ۸۲/۴/۱۳

۷۸. رادیو آمریکا، مورخ ۸۲/۳/۳۰

۸۰. تلویزیون فاکس نیوز، مورخ ۸۲/۳/۳۱

۸۲. تلویزیون فاکس نیوز، مورخ ۸۲/۴/۴

۸۴. خبرگزاری رویترز، مورخ ۸۲/۴/۱۲

نسبت به ایران سخن می‌گویند. در عین حال، حوادث خرداد و تیر امسال، درس بسیار ارزشمندی برای همه ما نیز بود و آن اینکه هر زمان آمریکا امیدی به سرنگونی این نظام پیدا می‌کند، همه توان و امکانات خود را به کار می‌گیرد و هر زمان که درمی‌یابد که عبور کردن از سد اقتدار ملی امکان‌ناپذیر است و با ملتی متعهد روبرو است، عقب می‌نشیند و لحن تازه‌ای انتخاب می‌کند.

۲- اصل دوم این است که آمریکا باید نسبت به ج.ا.ا. احساس نیاز کند. آمریکا باید درک کند که بدون حضور و نقش ایران مسائل منطقه‌ای قابل حل نیست و نمی‌تواند ایران را منزوی سازد. این امر را آمریکا در افغانستان درک کرد و علی‌رغم میل باطنی، ناچار شد نقش ایران را در افغانستان بپذیرد. آمریکا همه تلاش خود را به کار گرفت تا دولت جدید افغانستان از ایران فاصله بگیرد اما موفق نشد و مقامات دولت جدید افغانستان به صراحت به آمریکاییها گفتند که نیاز دارند با ج.ا.ا. روابط نزدیک و دوستانه‌ای داشته باشند. آمریکاییها حتی با طرح اتهامات بی‌اساس کوشیدند بین دو دولت دوست ایران و افغانستان فاصله به وجود آورد اما کامیاب نشدند. در عراق هم آمریکا می‌داند که بدون توجه به ایران و احترام به حقوق مشروع این کشور، هیچ قدم مهمی در عراق برداشته نخواهد شد. مقامات لندن بارها بر نقش حساس و ویژه ایران در عراق سخن گفته‌اند و اعتراف نموده‌اند که بدون ایران، ثبات و امنیت در منطقه امکان‌پذیر نمی‌باشد.

۳- اصل سوم، اقناع افکار عمومی جهان به واهی بودن اتهامات آمریکا علیه ایران است. در این زمینه ج.ا.ا. فعالیتهای اثربخشی داشته است؛ گرچه باید اعتراف کنیم که در این زمینه باید گامهای بازهم بلندتری برداریم. اعمال هرگونه توطئه علیه ج.ا.ا. بدون ایجاد آمادگی قبلی در افکار عمومی مردم آمریکا و در افکار عمومی جهان - به ویژه جهان غرب - امکان‌پذیر نیست. در راستای تحقق این اصل، لازم است که علاوه بر فعالیتهای دیپلماتیک، سیاسی، تبلیغی و روشنگری افکار عمومی، به دو نکته توجه داشته باشیم: نکته اول ضرورت برقراری رابطه‌ی نزدیک‌تر با سازمانهای بین‌المللی است (گرچه سازمانهای بین‌المللی تحت نفوذ قدرتهای بزرگ و منجمله آمریکا هستند، ولی به هر حال ناچارند و امدار نوعی استقلال باشند و ما باید از این سازمانها برای بی‌پایه بودن اتهامات آمریکا استفاده کنیم)؛ و نکته دوم: ساماندهی لابی‌حمایت از ایران در آمریکا است که متأسفانه در این زمینه گام قابل‌ذکری برداشته نشده و باید سازمانهای ذی‌ربط به ویژه وزارت امور خارجه فعال شوند. ایجاد یک لابی فعال در شرایط

فعلی می‌تواند تاحدودی صدای ملت ایران را به گوش مردم آمریکا برساند و این می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد.

دو اصل بنیادین برای مقابله با آمریکا

در خصوص روابط ایران با آمریکا، چه در وضع فعلی باقی بماند، چه شاهد شرایط بدتری باشد و چه در شرایطی شاهد افق مناسب‌تری باشیم، دو اصل بنیادین زیر باید مورد توجه و تأکید همه‌ی ما باشد:

۱- اصل نخست، تقویت قدرت ملی است. قدرت‌سازی در بعد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و دفاعی (به ویژه در زمینه تکنولوژیهای پیشرفته)، اساس حفظ نظام و توسعه همه جانبه است و دشمن را وادار به تسلیم خواهد نمود. آنها که فکر می‌کنند حفظ کشور به سازش با بیگانگان و دست شستن از فرهنگ ملی و استقلال است بی‌تردید در اشتباهند. کسانی که فکر می‌کنند آمریکا قادر مطلق است و هرچه اراده کند به آن دست می‌یابد آنها نیز در اشتباه بزرگ‌تری هستند. آمریکا به افغانستان حمله کرد و به هیچ یک از اهدافش دست نیافت؛ نه اسامه بن لادن دستگیر شد (که بوش مرتب شعار می‌داد که زنده یا مرده او را می‌خواهیم)، نه امنیت به افغانستان برگشت، نه بازسازی انجام شد و نه مواد مخدر کاهش پیدا کرد. افغانستان امروز، نسبت به دوره‌ی قبل، از امنیت کمتر، مواد مخدر بیشتر و ثبات کمتری برخوردار است. آمریکا هم می‌خواهد به تدریج از افغانستان خارج شود. در عراق البته وضع بدتری را شاهد هستیم. آمریکا نه تنها نمی‌تواند در عراق برای مردم امنیت به وجود آورد بلکه از امنیت برای سربازان خود نیز ناتوان است. آمریکا قصد داشت به تنهایی اداره عراق را برعهده گیرد ولی امروز مجبور شده است به سازمان ملل و نیروهای مسلح دهها کشور جهان پناه ببرد تا شاید بتواند عراق را اداره نماید. وضع فلسطین و نقشه راه نیز بهتر از اینها نیست و در همان اولین گام، این نقشه با شکست مواجه شده و به قول برخی سیاسیون، این نوزاد از ابتدا مرده به دنیا آمد.

یقیناً آمریکا کوچک‌تر از آن است که بتواند ملتی را شکست دهد. اما این حقیقت، چیزی از وظایف مبرم مادر مقطع کنونی نمی‌کاهد. آنچه باید اینک انجام دهیم قدرت‌سازی و در رأس آن ایجاد وحدت و وفاق داخلی است. پس آنگاه، تقویت نمودن فرهنگ ملی و تثبیت هویت ملی و فراگردآوردن جوانان معتقد، مصمم و ایثارگر و فداکار برای اهداف ملی و در مرحله بعد دستیابی به رونق اقتصادی و فناوری پیشرفته است. خوشبختانه در تمامی این زمینه‌ها، گامهای

بلندی برداشته شده و اینک باید با وحدت و تلاش پیگیر، این راه را ادامه دهیم. وظیفه سفیران ما، زمینه‌سازی برای ساخت قدرت ملی است. هر مقدار قدرت ملی افزایش یابد به همان نسبت قدرت چانه‌زنی ما با جهان افزایش خواهد یافت.

۲- اصل دوم، جلوگیری از به وجود آمدن اجماع بین آمریکا و سایر قدرتهای جهان به ویژه اروپا، روسیه و چین نسبت به ایران است. باید بدانیم در شرایط کنونی، نه اروپا حاضر است در برابر آمریکا بایستد، نه روسیه و نه چین. هر یک از این قدرتها دارای مشکلات خاص خود می‌باشند و آمادگی آن را ندارند که در برابر آمریکا قرار بگیرند. در عین حال هر سه قدرت (اروپا، روسیه و چین) یکجانبه‌گرایی آمریکا را بر نمی‌تابند. سلطه‌ی آمریکا بر کل خاورمیانه و بر چاههای نفت منطقه، برای آنان غیرقابل قبول است. هر سه قدرت می‌دانند که ایران تنها فضای تنفسی آنها در منطقه است. ثبات و امنیت ایران برای کل جهان اهمیت دارد. اگرچه همگان اذعان دارند که آمریکا در طول ۲۵ سال گذشته، همواره شکستهای زیادی را در برابر ایران تحمل کرده است، مع الوصف ما نباید بهانه‌ای به آمریکا بدهیم که از طریق آن بتواند موج آفرینی نموده و دیگران را تحریک نماید. جلوگیری از ایجاد این اجماع، عمدتاً برعهده وزارت امور خارجه است. ما قادر هستیم با توانمندیهای دیپلماتیک و با سفیران کارآمد خود، در برابر این توطئه ایستادگی نماییم.

با ایجاد فاصله بین آمریکا و صهیونیزم از یک سو و کشورهای تأثیرگذار از سوی دیگر خواهیم توانست به راحتی در برابر توطئه‌های آمریکا ایستادگی کنیم. علی‌رغم روابط نزدیک بین اروپا و آمریکا، در آن سوی پرده، اختلافات اساسی نیز بین آنها وجود دارد. البته اروپا شاید نیاز به فرصت یک دهه‌ای دارد تا بتواند روی پای خود بایستد اما به واقع در شرایط کنونی قادر نیست پرچم مخالفت با آمریکا را به دست بگیرد. تجربه اخیر سه کشور اروپایی در قبال آمریکا در خصوص عراق نیز، تجربه چندان موفق نبود و بنابراین در شرایط کنونی در صدد جبران این شکاف و فاصله‌های فی مابین می‌باشند. و سخن آخر اینکه برای کامیابی در چالش کنونی با آمریکا (که اینک به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی و نظامی دانسته می‌شود)، نیازمند طراحی یک سیاست همه جانبه و دقیق هستیم تا پیروزی ما را بیش از این تضمین پذیر سازد.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته